

The interaction of litigants and judges in the civil procedure system of Iran, France, England and transnational civil procedure

Pooya Pourbahram¹, Abbas Moghadari Amiri^{2*}, Mohammad Rasoul Ahangaran³

1. PhD Student in Private Law, Department of Private Law, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran.
2. Abbas Moghadari Amiri, Assistant Professor, Department of Private Law, Joibar Branch, Islamic Azad University, Mazandaran, Iran.
3. Professor of Private Law Department, University of Tehran, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 321-344

Article history:

Received: 27 Aug 2022

Edition: 30 Oct 2022

Accepted: 1 Jan 2023

Published online: 11 Mar 2023

Keywords:

Judge, The Parties to the Proceedings, Cooperation, Civil Procedure Principles, Procedure

Corresponding Author:

Abbas Moghadari Amiri

Address:

Iran, Mazandaran, Islamic Azad University, Joibar Branch, Department of Private Law.

Code:

0000-0002-3682-2562

Tel:

09126598139

Email:

A.moghaddari@gmail.com

ABSTRACT

Background and purpose: The relationship between litigants and judges is one of the basic issues in every legal system; The purpose of the present research is to investigate the interaction of litigants and judges in the legal system of Iran, France, England and the transnational civil procedure law.

Materials and methods: This research is of theoretical type and the research method is descriptive-analytical and the method of data collection is library and has been done by referring to documents, books and articles.

Ethical considerations: In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.

Findings: The parties to a lawsuit and the judge move in a parallel cycle to advance the proceedings. If contrary to the traditional rules that assign an independent role to the parties and the judge, if it moves towards changing the approach to the process of proceedings and establishes a kind of bilateral cooperation and interaction between the judge and the litigants, it will be better to achieve the goals of civil proceedings and above all Justice was achieved.

Conclusion: The interaction of litigants and judges in the transnational civil procedure and the laws of some progressive countries such as France and England have been explicitly mentioned; In Iranian law, it is possible to implicitly consider cases compatible with the theory of cooperation between the judge and litigants; As a result, in order to identify the interaction between the litigants and the judge, amendments can be applied in the Civil Procedure Law of Iran.

Cite this article as:

Pourbahram P, Moghadari Amiri A, Ahangaran MR. The interaction of litigants and judges in the civil procedure system of Iran, France, England and transnational civil procedure. *Economic Jurisprudence Studies* 2022-2023; Review on New Researches of Jurisprudence and Law.



دوره چهارم، شماره پیاپی ۵، سال ۱۴۰۱

تعامل اصحاب دعوا و دادرس در نظام دادرسی مدنی ایران، فرانسه، انگلستان و آیین دادرسی

مدنی فراملی

پویا پوربهرام^۱، عباس مقدری امیری^{۲*}، محمدرسلول آهنگران^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوقی خصوصی، گروه حقوق خصوصی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

۲. استادیار گروه حقوق خصوصی، واحد جویبار، دانشگاه آزاد اسلامی، مازندران، ایران.

۳. استاد گروه حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: مناسبات میان اصحاب دعوا و دادرس یکی از موضوعات مبنایی در هر نظام حقوقی محسوب می‌شود؛ هدف از پژوهش حاضر بررسی نحوه تعامل اصحاب دعوا و دادرس در نظام حقوقی ایران، فرانسه، انگلستان و آیین دادرسی مدنی فراملی می‌باشد.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

یافته‌ها: طرفین یک دعوا و دادرس در یک چرخه موازی در جهت پیشبرد دادرسی حرکت می‌کنند. اگر بر خلاف قواعد سنتی که نقشی مستقل برای طرفین و دادرس قائل است، در جهت تغییر رویکرد به جریان دادرسی حرکت نمود و میان دادرس و اصحاب دعوا قائل به نوعی همکاری و تعامل دوسویه شد، بهتر می‌توان به اهداف دادرسی مدنی و در رأس آن عدالت دست یافت.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

نتیجه‌گیری: تعامل اصحاب دعوا و دادرس در آیین دادرسی مدنی فراملی و قوانین برخی کشورهای متمدن مانند فرانسه و انگلستان صراحتاً مورد اشاره قرار گرفته است؛ در حقوق ایران می‌توان به صورت ضمنی مواردی را با نظریه همکاری دادرس و اصحاب دعوا قابل تطبیق دانست؛ در نتیجه می‌توان در راستای شناسایی تعامل میان اصحاب دعوا و دادرس اصلاحاتی در قانون آیین دادرسی مدنی ایران اعمال نمود.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۳۲۱-۳۴۴

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۹

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۶/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۲/۰۴

واژگان کلیدی:

دادرس، طرفین دادرسی، همکاری، تعامل، اصول دادرسی، آیین دادرسی

نویسنده مسئول:

عباس مقدری امیری

آدرس پستی:

ایران، مازندران، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد جویبار، گروه حقوق خصوصی.

تلفن:

۰۹۱۲۶۵۹۸۱۳۹

کد ارکید:

0000-0002-3682-2562

پست الکترونیک:

A.moghaddari@gmail.com

۱. مقدمه

آنچه که در دادرسی مدنی بیشتر اهمیت پیدا می‌کند، دعوا به مفهوم اعم یعنی دادرسی است. دادرسی یعنی منازعه و اختلافی که در دادگاه صالح مطرح شده و تحت رسیدگی است. جریان دادرسی با تقدیم دادخواست توسط خواهان شروع می‌شود. در واقع هدف خواهان از اقامه دعوا این است که حکم به نفع وی صادر گردد. این قاعده که نشان‌دهنده آغاز رسیدگی تنها با درخواست خواهان و بدون اختیار دادگاه برای رسیدگی به نحو خودسرانه می‌باشد، در ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی ایران به این نحو بیان شده است: «هیچ دادگاهی نمی‌تواند به دعوایی رسیدگی نماید مگر اینکه شخص یا اشخاص ذی‌نفع یا وکیل یا قائم مقام یا نماینده قانونی آنان رسیدگی به دعوا را برابر قانون درخواست نموده باشند». اما پرسشی که مطرح است این است که آیا عدم دخالت دادگاه در نخستین مرحله رسیدگی قضایی یعنی اقامه دعوا به معنی آن است که دادگاه در تمام مراحل رسیدگی از هر گونه اعمال نظر و به عبارت دیگر نقش موثر در فرآیند رسیدگی ممنوع است و نمی‌تواند در جهت اهدافی همچون حصول صلح و سازش و یا جهت موضوعی و حکمی که به فرآیند رسیدگی و تسریع آن کمک می‌کند با اصحاب دعوا همکاری نماید؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش می‌توان مورد بحث قرار داد این است که، اگر چه در تمام سیستم‌های حقوقی جهان پذیرفته شده است که قاضی دادگاه باید نسبت به طرفین اختلاف و دعوا بی‌طرف باشد و به نحوی رفتار نماید

که اصحاب دعوا واقعا بی‌طرفی او را به عینه ملاحظه نمایند، اما این امر تضادی با همکاری نمودن وی با اصحاب دعوا پیرامون مسائل مختلفی که در حل و فصل اختلاف تاثیرگذار است نداشته و بلکه این امر موجب می‌شود روند رسیدگی و صدور رای تسریع گردد؛ چراکه اگر چه هر کدام از طرفین دعوا و قاضی در امر دادرسی مدنی وظایفی دارند که به عنوان یک قاعده کلی مطرح است، اما همکاری آنان در نظام دادرسی مدنی نه تنها مانع این تفکیک وظایف نمی‌باشد بلکه نقطه‌ی اتصالی است بر آن؛ چه از آن به عنوان احقاق حق یاد می‌گردد. به عنوان مثال در اصول آیین دادرسی مدنی فراملی در بند ۲ اصل ۱۱ پیش‌بینی شده است: «طرفین با دادگاه در انجام وظیفه حل و فصل منصفانه، مؤثر و با سرعت معقول و متعارف مشارکت می‌کنند». با توجه به موارد گفته‌شده در فوق تلاش می‌نماییم به این پرسش پاسخ دهیم چگونه می‌توان همزمان با اعمال قاعده بی‌طرفی قاضی در روند رسیدگی دعوای، وی را به مانند یکی از طرفین دعوا و در کنار آن‌ها به عنوان همکاری برای دستیابی به دو رکن مهم دادرسی یعنی حفظ کیفیت رسیدگی و رعایت استقلال سوق داد و روند دادرسی را تسهیل نمود؟

فرضیه‌ای که در پاسخ به پرسش فوق مورد بررسی قرار خواهد گرفت این است که، تعامل اصحاب دعوا و دادرس در آیین دادرسی مدنی فراملی و قوانین برخی کشورهای مترقی مانند فرانسه و انگلستان صراحتاً مورد اشاره قرار گرفته است. در حقوق ایران می‌توان به صورت ضمنی مواردی را با نظریه

همکاری دادرسی و اصحاب دعوا قابل تطبیق دانست. در نتیجه می‌توان در راستای شناسایی تعامل میان اصحاب دعوا و دادرسی اصلاحاتی در قانون آیین دادرسی مدنی ایران اعمال نمود. در ارتباط با پیشینه پژوهش حاضر می‌توانیم به، مقاله غمامی و محسنی تحت عنوان «پیرامون برخی نوآوری‌ها و نقاط ضعف اصول آیین دادرسی مدنی فراملی» اشاره کنیم. نویسندگان این مقاله بر این باورند که اصول آیین دادرسی مدنی فراملی که دو موسسه حقوقی بین‌المللی آن را تهیه و پیشنهاد کرده‌اند، یکی از اسناد ارشادی بین‌المللی در سلسله مراتب منابع آیین دادرسی مدنی است. هدف از نوشتن این اصول یکنواخت‌سازی مقررات حقوق دادرسی با استفاده از ابزارهای هماهنگ‌سازی و نزدیک‌سازی است. این که اصول که به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر شده‌اند از چه نوآوری‌هایی برخوردارند و چه نقاط ضعفی در آن‌ها دیده می‌شود، موضوع مقاله مزبور می‌باشد (غمامی، ۱۳۹۲، ۵۸-۳۹).

همچنین مقاله ابهری و همکاران تحت عنوان «بررسی تطبیقی سازش در مقررات آیین دادرسی مدنی فراملی و حقوق ایران»، به این امر پرداخته است که: سازش به عنوان یکی از شیوه‌های موثر حل و فصل اختلافات از دیرباز مورد توجه قرار داشته و به قوانین کشورهای مختلف ورود نموده است. در همین راستا قانون آیین دادرسی مدنی فراملی که با هدف تبیین مفاهیم اصلی عنصر حیاتی عدالت در نظام‌های حقوقی مختلف دنیا و در نهایت ارایه قانونی مدون، خاصه در زمینه دعاوی

بازرگانی بین‌المللی که قابل تسری به سایر اختلافات حقوق مدنی نیز می‌باشد، پا به عرصه وجود نهاده، به حل و فصل اختلافات از طریق برقراری صلح و سازش اهتمام ویژه ورزیده است. پیشنهاد سازش در مقررات یادشده در صورتی که بدون علت موجه مورد پذیرش قرار نگیرد با ضمانت اجرای قانونی همراه خواهد بود که این امر با فلسفه وجودی سازش در تعارضی آشکار قرار دارد. قانون‌گذار ایران نیز در قوانین مختلف به حل اختلاف از طریق سازش توجه نموده و حتی قانون خاصی تحت عنوان شورای حل اختلاف برای احیاء و اشاعه فرهنگ صلح و سازش وضع نموده است. با توجه به مزایای بسیار حل و فصل اختلافات از طریق سازش، مقاله مذکور با تمسک به روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای درصدد بررسی تطبیقی سازش در قانون آیین دادرسی مدنی فراملی و قوانین کشور ایران است تا ضمن بیان انطباق قوانین یاد شده وجوه افتراق آنان نیز مشخص شود (ابهری، ۱۴۰۱، ۲۱-۷). همان‌طور که مشاهده می‌شود، در مقالات موجود، تمرکز پژوهشگران بر مناسبات اصحاب دعوا و دادرسی نبوده است و همین امر نیز نوآوری پژوهش حاضر محسوب می‌شود.

۲. ملاحظات اخلاقی

در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۳. مواد و روش‌ها

این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی-تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

۴. یافته‌ها

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که، آن چه باید اصول را در جریان دادرسی حفظ و هدایت نماید، اراده طرفین دادرسی و شخص دادرس می‌باشد که اگر چه هر یک در نگاه اول نقشی مجزا بر عهده دارند و در دادرسی مدنی علی‌القاعده دادرس بیرون از رابطه‌ی دادرسی می‌باشد، اما در نگاه کلی در می‌یابیم که طرفین و دادرس در یک چرخه موازی در جهت پیشبرد دادرسی حرکت می‌کنند که اگر بر خلاف قواعد سنتی که نقشی منفک برای طرفین و دادرس قائل است، سعی در تغییر زاویه نگاهمان به جریان دادرسی داشته باشیم و میان دادرس و اصحاب دعوا قائل به نوعی همکاری و تعامل دوسویه باشیم، بهتر می‌توان به اهداف دادرسی مدنی و در رأس آن عدالت دست یافت.

۵. بحث

۵-۱. مفاهیم مرتبط با نظام دادرسی مدنی

در این قسمت به شناخت مفاهیم مرتبط با نظام دادرسی مدنی می‌پردازیم.

۵-۱-۱. مفهوم آیین دادرسی

در حقوق، «دادرسی» می‌تواند هم به معنای «وصول عدل و قسط به کسی و یا رفع ظلم از او» باشد و هم به معنای «رساندن یا اعمال قانون به طور کلی و حکم، به طور خاص در موضوع «مورد اختلاف» و رفتن از «دادخواهی» به سمت «رای» (کلمن و همکاران، ۲۰۲۲، ۱-۳).

۵-۱-۲. ارکان دادرسی مدنی

دادرسی به مفهومی که گفته شد، مجموعه‌ای از اعمال از پیش تعیین شده است که بازیگران مختلفی آن را نسبت به موضوع دعوا به اجرا در می‌آورند. این دادرسی طرفین را در مورد چیزی که موضوع دعوای آنان است، در برابر دادرس قرار می‌دهد (ویلپس و فیلپوت، ۲۰۱۳، ۱۲-۱۳). در ادامه به بررسی ارکان دادرسی مدنی می‌پردازیم.

۵-۱-۲-۱. طرفین دادرسی مدنی

دادرسی مدنی به مفهوم اخص خود دو طرف دارد: یکی خواهان و دیگری خوانده. خواهان در لغت به معنای خواستار، مشتاق و خواهنده آمده است (معین، ۱۳۸۵، ۷۶۵) و واژه برابر مدعی می‌باشد (کیانوش، ۱۳۸۱، ۲۵۲). خوانده در لغت به معنای احضار شده و دعوت شده آمده و واژه‌ی مقابل مدعی‌علیه یعنی شخصی که ادعا علیه اوست می‌باشد. در دادرسی مدنی، خواهان و خوانده در موقعیتی برابر قرار دارند؛ بدین معنا که هنوز مشخص نیست ذیحق کدام است و کدام یک محکوم به بی‌حقی خواهد شد (پینسلر، ۲۰۱۳،

۴۷-۴۸). به هر حال، خواهان بودن و خوانده بودن چه در جنبه شکلی و چه در جنبه ماهوی دادرسی مدنی، واجد آثار مهمی است که ریشه در نقش هر یک دارد. لذا شناخت دقیق هر یک از آن‌ها در دادرسی مدنی از اهمیت بنیادین برخوردار است.

۵-۱-۲-۲. موضوع دادرسی مدنی

موضوع دادرسی مدنی همان اختلاف حقوقی است که به شکل دعوا نزد دادگاه مطرح شده است. دعوا در امور مدنی اختلافی است که از تحقق یا اجرای حقوق خصوصی ایجاد می‌شود و باید با اعمال مقررات همین حقوق حل و فصل گردد. موضوع دعوا با ادعاها و دفاعیات متقابل خواهان و خوانده تعیین می‌شود؛ یعنی چیزی که خواسته و ادعا شده در برابر چیزی که ایراد و اعتراض شده. به هر حال، دعوا به حکم نیاز دارد تا تکلیفش روشن شود. اما باید دانست که دعوا هم در موضوعات و هم در احکام مطرح می‌شود. بنابراین موضوع دادرسی مدنی همان دعواست که گاهی ناشی از اختلاف در امور موضوعی و گاهی ناشی از اختلاف در امور حکمی می‌باشد.

۵-۱-۲-۳. دادرس

دادرس در لغت به معنای آن که به داد مظلوم رسد، کسی که به دادخواهی رسیدگی کند آمده است (معین، ۱۴۷۹، ۱۳۸۵). در حقیقت طرفین، ادعاها و دفاعیات، موضوعات و اختلاف در مورد حکم‌ها را نزد دادرس مطرح می‌کنند و او به عنوان ثالثی بی‌طرف حکم قضیه را جست و جو می‌کنند. پس

در دادرسی مدنی، دادرس بیرون از رابطه دادرسی می‌باشد و این خواهان و خوانده هستند که طرفین آن محسوب می‌شوند. قاضی، نماینده دولت در این رابطه است و در واقع، متعاقب به وجود آمدن این رابطه، مکلف به رسیدگی شده و زوال و بقای رسیدگی و دادرسی به او وابسته نیست؛ اگرچه وی با صدور رای به طور طبیعی به دادرسی پایان می‌بخشد. این مفهوم از توجه به مواد ۲ و ۳ قانون آیین دادرسی مدنی در مورد ابتکار عمل ذی‌نفع در آغاز کردن رسیدگی و تکلیف دادرس به احقاق حق و فصل خصومت و نیز ماده ۱۰۷ این قانون، در مورد استرداد دادخواست و دعوا و همچنین مقررات ناظر به سازش به روشنی استنباط می‌شود. بنابراین، در دادرسی مدنی، دادرس، جاهلی است میان دو عالم (رضانژاد، ۱۳۹۰، ۵۶).

۵-۱-۲-۴. مفهوم آیین دادرسی فراملی

به تبع گسترش مناسبات دولتها و بخش خصوصی در عرصه تجارت بین‌الملل، چالش‌ها نیز در این زمینه رو به افزایش گذاشت. منشاء این چالش‌ها عدم وجود رویه واحد برای رسیدگی به دعاوی این حوزه بود. برای برون‌رفت از این بن‌بست، نیاز به وجود آیین دادرسی فراملی برای ایجاد رویه واحد در رسیدگی به این دعاوی شکل گرفت. آیین دادرسی فراملی می‌توانست بدون اعمال نظرات ملی و یا منطقه‌ای، معیار حل اختلافات به صورت غیرجانبدارانه و عادلانه، قرار گیرد. در پی شکل‌گیری این نیاز، موسسه یکنواخت‌سازی حقوق خصوصی و موسسه حقوقی

از آن‌ها به دنبال اخذ رأی به نفع خود است و برای این کار از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد کرد- اما نباید این را دور از ذهن دانست که می‌توان با پیش‌بینی راهکارهایی از جمله اصلاحات فرهنگی و وضع ضمانت اجرای مناسب از تقلب و عدم صداقت طرفین جلوگیری کرد؛ یا اینکه نهادهای غیررسمی مستقل در کنار دادگاه ایجاد نمود (گیدی، ۲۰۰۷، ۶). اصول آیین دادرسی مدنی فراملی در اقدامی مشابه در بند ۶ اصل ۱۵ مقرر می‌دارد: «هر طرفی که به تعهدات خود مبنی بر مشارکت در دادرسی به هر شکلی عمل نکند ممکن است مشمول ضمانت گردد».

۵-۲-۱. نظریه همکاری در حقوق ایران

به نظر می‌رسد، نظریه همکاری در تقنین آیین دادرسی مدنی به کار گرفته نشده است و تنها مجموعه‌ای از قواعد در کنار هم گرد آمده‌اند که آن هم ناشی از الگوبرداری و ترجمه قوانین قدیمی دیگر کشورهاست. (ستمی چلکاسری و بازیار، ۱۳۹۵، ۱۲۷). اما نگارنده این مقاله اعتقاد دارد، این بدان معنا نیست که با جستجو در مواد مختلفی که در قانون آیین دادرسی مدنی وجود دارد و نیز با تحلیل رویه قضایی و عملکرد قضات با استناد به اصول مهم دادرسی مدنی، همچون اصل تناظر، نتوان نمونه‌های متنوع و مختلفی از توسعه نظریه همکاری را -هرچند با کمی اغماض و تسامح- پیدا نمود. به عنوان نمونه بنابر اصل ابتکار عمل خصوصی، اگرچه دادگاه در طرح دعوا فاقد هرگونه ابتکار عمل است، لیکن این امر به منزله عدم

آمریکا تصمیم به طراحی و تصویب مجموعه مقرراتی تحت عنوان آیین دادرسی فراملی گرفتند که دولت‌ها با الگوگیری از آن بتوانند رویه‌ای واحد در حوزه دعاوی بازرگانی بین‌المللی ایجاد کنند. مقررات مندرج در این سند، در حوزه حقوق غیرالزام‌آور (حقوق نرم) واقع شده‌اند؛ علی‌رغم این امر بسیاری از کشورهای دنیا از آن‌ها به عنوان الگویی برای رسیدگی به دعاوی استفاده می‌کنند. البته استناد مکرر به سند مزبور از سوی رویه محاکم بین‌المللی و داخلی، موجبات شکل‌گیری یک عرف بین‌المللی را فراهم ساخته است (یوزلاک و همکاران، ۲۰۱۸، ۳-۷).

۵-۲. مفهوم نظریه همکاری اصحاب دعوا و

دادرس

اصل همکاری مؤثر طرفین دعوا و دادرس یعنی دادرسی مدنی، در عین اینکه حقی متعلق به طرفین است، متعلق به قاضی نیز می‌باشد. این اشتراک موضوع، وجود نوعی همکاری همیشگی در تعیین موضوع مورد دعوا و همچنین در جریان رسیدگی را واجب می‌نماید؛ به بیان ساده، در این نظریه، طرفین اختلاف از روی حسن نیت و صداقت با قاضی همکاری و همراهی می‌کنند تا اختلاف به سرعت و در مدت متعارف فیصله یابد (ستمی چلکاسری و بازیار، ۱۳۹۵، ۱۲۵). اگرچه در ابتدا همکاری طرفین دعوا برای حل و فصل اختلاف امری بعید به نظر می‌رسد -زیرا طرفین اگرچه در بیرون از محکمه ممکن است روابط خوبی داشته باشند، در دادگاه دشمن یکدیگر بوده، هریک

همکاری دادگاه در طی روند دادرسی و پس از ارجاع تقاضای آن‌ها به دادگاه نمی‌باشد. این همکاری در موارد بسیاری جلوه‌گر می‌گردد. به عنوان مثال حکم مقرر در ماده ۱۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی را باید در راستای این اصل تعبیر کرد؛ زیرا به قاضی اجازه داده است تا در صورت عدم احراز سازش بین طرفین، ایشان را رسماً به طرح دعوا ارشاد کند. در واقع این قاضی است که با راهنمایی، و به عبارت دیگر، نوعی از همکاری، آنان را دعوت می‌کند تا روند دادرسی را از مجرای قضایی آغاز نمایند. همچنین با وجود اینکه طرفین در طرح دعوا پیش‌قدم هستند، اما دادگاه موظف است هنگامی که از دادگاه درخواست رسیدگی شد، با توجه به دلایل در خصوص دعوا، حکم صادر نماید و تجدید تقاضا در خلال رسیدگی لازم نخواهد بود. این مهم مستلزم همکاری دادرسی پیرامون درک همه‌جانبه اصل تسلط طرفین بر قلمرو موضوعی دعوای مدنی می‌باشد. این موضوع در رویه قضایی نیز مورد اشاره قرار گرفته است برای مثال، رای شماره ۴۶۷۲ مورخ هفدهم خرداد ۱۳۲۹ دادگاه عالی انتظامی قضات نیز، مبین همین ادعا است: «رسیدگی محکمه و صدور حکم متوقف بر وجود دعوا و تقاضایی است که در ضمن دادخواست و اقامه دعوا مطرح می‌گردد و همین امر کافی است که دادگاه را مکلف به رسیدگی و صدور حکم نماید و پس از شنیدن دلایل طرفین، تقاضای مجدد برای صدور حکم ضرورت ندارد». همچنین با توجه به ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، باید قائل به نقش و اختیار قاضی جهت انجام تحقیقات لازم و

هر اقدامی در راستای پیدا نمودن حقیقت بود. باید تاکید گردد که این ماده موجب تعادل نقش‌های طرفین و دادرسی شده و در برابر ابتکار عمل‌های یک‌جانبه طرفین در دادرسی، به دادرسی اجازه داده است در جریان رسیدگی نقش ملموس‌تری داشته باشد؛ به گونه‌ای که قاضی این حق را دارد که مباشرتاً و به نحو مستقیم، اقدام به اخذ دلیل نماید؛ از این رو می‌تواند هر نوع از تحقیقات را که به صلاح و مصلحت جریان دادرسی و حل و فصل پرونده مورد اختلاف مفید واقع شود، انجام دهد و در این راه آنچه حائز اهمیت است، همکاری طرفین دعوا با وی در انجام وظیفه مذکور می‌باشد؛ به این صورت که آن‌ها باید واقف باشند که کشف حقیقت وظیفه‌ای است مشترک، که تنها بر دوش قاضی نیست و نیازمند همکاری متقابل دادرسی و طرفین است.

۵-۲-۲. نظریه همکاری در حقوق فرانسه

در مورد تعادل و برابری در حقوق و تکالیف اصحاب دعوا و دادرسی باید دقت داشت که اولین مبانی و سرآغاز این رویکرد در نظام آیین دادرسی فرانسه شکل گرفته است. نظریه همکاری در نظام حقوقی فرانسه به صورت صریح و در قامت یک اصل مستقل، مورد شناسایی و تصریح قرار نگرفته است. به زعم برخی از نویسندگان حقوق فرانسه، اصل همکاری را باید از روح حاکم بر مواد ۱ الی ۱۳ قانون نوین آیین دادرسی مدنی به دست آورد. از نظر این نویسندگان: «آن چه مقررات مواد ۱ تا ۱۳ کد نوین آیین دادرسی مدنی معرفی می‌کنند، اصل

همکاری موثر قاضی و طرفین در تحقق رای است که آیین دادرسی مدنی به طور طبیعی بدان گرایش دارد». (هرزوغ و و سر، ۲۰۱۴، ۱-۳).

۵-۲-۳. بررسی نظریه در اصول آیین دادرسی مدنی فراملی

دقت در مفاد اصول نشان می‌دهد که طراحان آن، به دنبال ایجاد بستری مناسب، برای «همکاری میان طرفین و دادرس در حل و فصل اختلافات» بوده‌اند. برای نمونه اصل هفتم که درباره سرعت در دادرسی تدوین شده است، رسیدن به آن هدف را منوط به تحقق همکاری میان طرفین دادرسی با دادگاه می‌داند. در این اصل چنین آمده است که: «دادگاه باید در مدتی معقول و متعارف دعوا را حل و فصل کند. بدین منظور، طرفین باید با دادگاه همکاری نمایند». بدین ترتیب از دیدگاه تدوین‌کنندگان اصول، حتی هنگامی که هدف، تأمین و تضمین سرعت مطلوب در دادرسی است، این مهم جز با همکاری اصحاب دعوا و دادگاه به دست نمی‌آید (اینچاستی و هس، ۲۰۲۱، ۱۱-۱۳).

۵-۲-۴. بررسی نظریه در انگلستان

در ابتدای این مبحث باید اشاره کرد جهت پیدا کردن رد پای اصل همکاری دادرس و طرفین در نظام حقوقی کامن لا و مشخصاً انگلستان، باید به زمینه بروز پررنگ نمودن نقش دادرس، در جریان دادرسی و اصطلاحاً خروج وی از یک شخص منفعل به شخص فعال در جریان دادرسی پرداخت. چراکه اگر نتوان زمینه بروز چنین نقشی را برای دادرس

در نظام کامن لا پیدا نمود، نمی‌توان به جایگاه و پیشینه اصل همکاری نیز دست یافت. معالوصف می‌توان محورهای زیر را به عنوان مهم‌ترین اهداف و محورهای همکاری طرفین و دادرس در نظام حقوقی انگلستان معرفی نمود: (۱) آن‌ها (دادرسان) در رأس دستگاه نظام عدالت مدنی قرار دارند. (۲) از طریق تعهد، آموزش رسمی و بحث قضایی دانشگاهی، آن‌ها می‌توانند رویه ارائه کرده و به پیشبرد و تغییر کمک کنند. (۳) آن‌ها کلید مدیریت پرونده را در دست دارند و می‌توانند آن را در جهت دادرسی عادلانه از طریق یک همکاری موثر در اختیار طرفین قرار دهند. (۴) «برای هر مشکلی که توسط دادگاه حل شود، ۳ تا ۱۰ مشکل حل‌شده در سایه مداخله و همکاری دادگاه با طرفین وجود دارد (ترونک؛ هاتزیمیهایی، ۲۰۲۱، ۱۱۴-۱۱۶).

۵-۳. جهات همکاری اصحاب دعوا و دادرس

در این قسمت به بررسی جهات همکاری اصحاب دعوا و دادرس خواهیم پرداخت.

۵-۳-۱. همکاری طرفین و دادرس در امور

موضوعی و حکمی دعوا

دادرس و طرفین، لازم است در اداره موضوع دعوا با هم همکاری کنند. همکاری بازیگران دادرسی، در سیر دعوا پس از ایجاد پیوند حقوقی ناشی از آغاز رسیدگی میان طرفین، چندان تنقیح نشده است. با این حال اگر موضوع دعوای مدنی را به دو قسمت موضوعات و احکام بخش کنیم، حقوق و

تکالیف هر یک از طرفین در امور موضوعی و حکمی شایسته بررسی است. لازم به ذکر است قاعده بر اینست که اصحاب دعوا، سعی در ارائه و اثبات عناصر موضوعی دعوا به نفع خود دارند و دادرس نیز تنها در محدوده همین عناصر موضوعی و ادله اثباتی ارائه‌شده، به تعیین جهات موضوعی دعوا می‌پردازد؛ لیکن تعیین امور موضوعی و تفکیک آن از امور حکمی، همیشه به سادگی صورت نمی‌پذیرد. این در حالی است که اختیار و یا تکلیف دخالت اصحاب دعوا در امور حکمی و تعیین حدود آن و بالعکس و عملکرد دادگاه در چگونگی برخورد با امور موضوعی نیز، همواره مورد مناقشه بوده است و بعضاً تفاوت‌هایی را در نظام‌های حقوقی متعدد در این زمینه شاهد بوده‌ایم (ریجاوک و همکاران، ۲۰۱۶، ۱۳-۱۵).

۵-۳-۱-۱. قاعده اختصاص جهات موضوعی

به اصحاب دعوا

در تعریف جهات موضوعی بیان شده است: «... رابطه‌ی حقوقی است که خواهان وجود آن را ادعا نموده و مبتنی بر عمل حقوقی (عقود معین، ایقاعات، قرار داده‌ها)، واقعه حقوقی (اتلاف، غصب و ...) و یا حکم قانون ... است» (شمس، ۱۳۹۸، ۴۶). «موضوع یا واقعه، در معنای بسیار کلی در برابر حکم یا حقوق قرار می‌گیرد و نشانگر تمامی واقعیت‌های مادی، اقتصادی، اجتماعی یا شخصی مورد نظر، صرف نظر از توصیف و پیامدهای حقوقی آن‌ها است، مانند پدیده‌های خام و موضوعات

مرتبط با نظم قضایی» (پورطهماسبی فرد و محسنی، ۱۳۸۴، ۵۷).

«هر مسأله‌ای که محتوای آن بتواند در مورد وجود یک واقعه اطلاع بدهد، مسأله موضوعی است؛ خواه طرفین دعوا آن را انجام داده باشند، یا شرایط محیطی و اوضاع و احوال آن را بوجود آورده باشد؛ به شرط آن که بررسی محتوای آن مسئله مستلزم ملاحظه متون قانونی نباشد» (هرمزی، ۱۳۸۳، ۲۵).

«... یک حادثه در عالم خارج که مستقل از رابطه علی با هر علتی و جدا از هر گونه پیش‌داوری و تنها بر اساس دانسته شخصی و به صورت کاملاً انتزاعی می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد.» (غمامی؛ اشراقی آرانی، ۱۳۹۸، ۲۸۰).

به هر حال هر چند در تعاریف مذکور، تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد، لیکن فهم این عنوان را میسر می‌سازد و آنچه هدف از طرح موضوع در این قسمت است، بررسی دامنه همکاری اصحاب دعوا و حتی دادرس در ارائه و بررسی آن می‌باشد.

در حقوق ایران به موجب بند ۴ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹، خواهان وظیفه دارد امور موضوعی را که بر مبنای آن اقامه دعوا کرده است، تعیین نماید: «تعهدات و جهاتی که به موجب آن خواهان خود را مستحق مطالبه می‌داند؛ به طوری که مقصود واضح و روشن باشد».

در فقه اسلامی نیز همواره مسائل موضوعی و مسائل حکمی در همه علوم آن، از جمله اصول فقه مورد بحث و توجه بوده است و این تفکیک، آثار قابل‌ملاحظه‌ای به دنبال داشته است. لذا در بحث

دعاوی نیز طبق قاعده، موضوع مورد مناقشه توسط اصحاب دعوا نزد قاضی مطرح می‌گشته است و قاضی نیز وظیفه تعیین حکم را داشته است.

قاعده اختصاص جهات موضوعی به اصحاب دعوا در بند ۳ اصل ۱۰ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز به بیانی دیگر قید شده است: «موضوع دعوا را ادعاها و دفاعیات طرفین بدان شکل که در دادخواست و لوایح دفاعی ایشان آمده است، تعیین می‌کند که شامل تغییراتی که در آن‌ها داده شده نیز می‌گردد».

هم چنین ماده ۱۵ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه به تکلیف اصحاب دعوا در ارائه جهات موضوعی اشاره داشته است: «اصحاب دعوا مکلفند جهات موضوعی مبنای ادعاهای خود... را متبادلاً در زمان لازم... به آگاهی یکدیگر برسانند».

امر ارائه جهات موضوعی توسط اصحاب دعوا، امری بدیهی و غیرقابل مناقشه است. آزادی و اراده اصحاب دعوا ایجاب می‌کند که موضوع رسیدگی و مورد اختلاف را خود تعیین نمایند. اما آنچه می‌تواند در قلمرو این قاعده محل بحث باشد، عملکرد متقابل دادگاه در برخورد با جهات موضوعی ارائه شده توسط اصحاب دعوا می‌باشد (بوزلاک و همکاران، ۲۰۱۸، ۳-۷). این عملکرد متقابل را از سه جهت به اختصار مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. تعیین محدوده ی رسیدگی دادگاه

اولین و مهمترین اثر تعیین عناصر موضوعی توسط اصحاب دعوا، تحدید قلمرو رسیدگی دادرس در دعاوی طرح شده می‌باشد. بدین معنی که دادرس

نمی‌تواند خارج از موضوع ارائه شده در دعوا رسیدگی کند و تصمیم خود را بر مبنای وقایعی بگیرد که توسط اصحاب دعوا داخل در موضوع دادرسی نشده بودند.

الزام دادرس به رسیدگی در محدوده عناصر موضوعی طرح‌شده توسط اصحاب دعوا به اصل «غیر قابل دسترس بودن جهات موضوعی از طرف قاضی» تعبیر گشته است که البته از آن سه قاعده منع تفریط از خواسته، منع تعدی از خواسته و منع تغییر خواسته استنباط شده است (پورطهماسبی فرد و محسنی، ۱۳۸۴، ۵۹).

بدیهی است در این مبحث باید میان موضوع دعوا و خواسته دعوا تفاوت قائل شد. موضوع دعوا و یا همان جهات موضوعی دعوا، مبنای خواسته دعوا محسوب می‌شود و نه خود خواسته.

برای مثال، مستأجر ۲ ماه اجاره بهای تعیین‌شده را نپرداخته است و به مورد اجاره خسارت نیز وارد کرده است. حال خواهان دعوایی را مطرح می‌کند به خواسته پرداخت مال الاجاره. در این دعوا موضوع و مبنای دعوا یا همان جهت موضوعی دعوا، همان چیزی که در واقعیت رخ داده، اجاره و عدم پرداخت مال الاجاره است.

دادرس موظف است جهات موضوع دعوا را احراز کند و در محدوده آن رسیدگی نماید. قاضی نمی‌تواند در این دعوا بیان نماید که مثلاً چون مستأجر نیز طلبی از موجر دارد، پس این دو دین تهاثر می‌شوند. زیرا موضوع طلب مستأجر اصلاً وارد موضوع دعوا نشده است که دادرس بر اساس آن بخواهد رأی صادر نماید. آنچه منظور ما از این بحث

است، محدود بودن دادرس به رسیدگی در محدوده عناصر موضوعی دعوا است که دادرس نمی‌تواند خارج از موضوع ارائه‌شده رسیدگی کند و تصمیم خود را بر مبنای وقایعی که توسط اصحاب دعوا داخل در موضوع دادرسی نشده بودند، بگیرد.

مبحث تغییر و یا کم و زیاد کردن خواسته توسط دادرس، بحثی مجزا است که تشخیص و تمیز آن، دقت مضاعفی می‌طلبد. در همان مثال اجاره، اگر دادرس بر مبنای عقد اجاره که همان موضوع دعواست، رسیدگی نماید، لیکن حکم به پرداخت ۱ ماه اجرت المسمی دهد، از قاعده منع تفریط از خواسته عدول نموده است؛ اگر حکم به پرداخت ۳ ماه اجرت المسمی دهد از قاعده منع تعدی از خواسته عدول نموده است و اگر اساساً به موضوع اجرت المسمی نپردازد و رأی خود را مبتنی بر خسارت وارد شده صادر نماید، از قاعده منع از تغییر خواسته عدول کرده است.

۲. احراز جهات موضوعی توسط دادگاه

هر چند بنابر قاعده مطرح‌شده تنها اصحاب دعوا هستند که بر جهات موضوعی دعوا تسلط داشته و قلمرو آن را تعیین می‌کنند، لیکن این امر با احراز و بررسی آن توسط دادگاه منافاتی ندارد.

در واقع دادگاه برای رسیدگی به دعوا و صدور حکم می‌بایست به طور کامل بر موضوع دعوا شناخت و اشراف داشته باشد و پس از احراز کامل موضوع، نسبت به تعیین تکلیف دعوا اقدام کند. گاهی ممکن است جهات موضوعی ارائه‌شده توسط خواهان از نظر دادرس مبهم باشد و وی نتواند امر خواسته‌شده و موضوع دعوا را به طور کامل دریابد.

در حقوق ایران ماده ۹۵ آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ به همین نکته اشاره داشته و به دادگاه اختیار می‌دهد برای احراز جهات موضوعی از اصحاب دعوا توضیح بخواهد: «... در موردی که دادگاه به اخذ توضیح از خواهان نیاز داشته باشد و نام‌برده در جلسه تعیین‌شده حاضر نشود و با اخذ توضیح از خوانده هم دادگاه نتواند رأی بدهد، همچنین در صورتی که با دعوت قبلی هیچ‌یک از اصحاب دعوا حاضر نشوند و دادگاه نتواند در ماهیت دعوا بدون اخذ توضیح رأی صادر کند، دادخواست ابطال خواهد شد».

دادرس فرانسوی نیز با توجه به مواد ۷۶۵، ۸۴۴ و ۸۶۲ قانون جدید آیین دادرسی مدنی این کشور، می‌تواند در هر زمانی که مصلحت بداند، طرفین دعوا را جهت اخذ توضیحاتی که به نظرش، جهت پیش برد دعوا ضروری است به دادگاه فراخواند (آذین، ۱۳۸۸، ۲۷۴).

البته اخذ توضیح تنها راه حل شناخت و اشراف کامل بر امور موضوعی نیست و در هر نظامی می‌توان راهکارهای متعددی در مورد آن جست و جو نمود که البته تعیین حدود آن و توجه به عدم اختلاط این اختیار با مسائل دیگر، امری ظریف و قابل توجه است.

۳. ادله اثباتی جهات موضوعی

بعد از تعیین جهات موضوعی دعوا، یکی از اصحاب دعوا حسب امر، باید بار اثبات آن را به دوش بکشد. اثبات جهات موضوعی دعوا حق و تکلیف طرفین دعوا در برابر دادگاه است که در واقع یکی از آثار اصل تسلط دعوا بر جهات موضوعی دعوا قلمداد

می‌شود. جدای از بند ۶ ماده ۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ و فصل دهم آن که به این امر اشاره دارد، به موجب ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی: «هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هرگاه در مقام دفاع مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر بر عهده او است»؛ امری که البته در فقه اسلامی با عنوان قاعده «البینه علی المدعی و ...» مطرح می‌شود.

به موجب بند ۱ اصل ۲۲ از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی: «به طور کلی هر یک از طرفین دعوا باید کلیه امور موضوعی مبنای ادعای خود را اثبات کند».

ماده ۹ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز در این باره مقرر داشته است: «بر عهده هر یکی از اصحاب دعواست که برابر قانون امری را که در موفقیت ادعای خود لازم می‌داند اثبات کند». پس می‌توان فرض را بر این امر نهاد که چون در ابراز امور موضوعی، دادگاه حق دخالت ندارد و موظف است در محدوده تعیین شده به دعوا رسیدگی نماید و از آنجا که ادله اثباتی امور موضوعی نیز به تبع خود، موضوع از امور موضوعی دعوا محسوب می‌گردد، در نتیجه دادگاه حق دخالت در ادله اثباتی امور موضوعی را ندارد و موظف است طبق هر آنچه به عنوان موضوع مناقشه مطرح گردیده و طبق هر آن چه به عنوان دلیل اثباتی موضوع دعوا ارائه شده به دادرسی بپردازد. نتیجه‌ای که به قاعده «منع تحصیل دلیل از سوی دادگاه» معروف است. لیکن بررسی حقوق داخلی و فراملی حکایت از عدول از این قاعده توسط دادگاه دارد.

در حقوق ایران این قاعده که در ماده ۵۷ و ۲۶۰ قانون اصول محاکمات حقوقی ۱۳۲۹ ه.ق و ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ تصریح شده بود، به موجب ماده ۸ قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری ۱۳۵۶ و متعاقباً ماده ۴۸ لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی ۱۳۵۸ تعدیل گشت. سرانجام به موجب ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹: «در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد». گرچه پیرامون اجرای این ماده بحث بسیار است؛ لیکن در اصل ماجرا از قاعده مزبور عدول شده است. در حالی که در فقه اسلامی حتی تلقین دلیل توسط دادرس حرام اعلام شده است و به طریق اولی تحصیل دلیل نیز وجه شرعی ندارد (لطفی، ۱۳۸۹، ۱۳).

در همین راستا جزء دوم از بند ۲ اصل ۲۲ اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز به دادگاه اختیار داده است: «دستور ارائه دلیلی را بدهد که قبلاً هیچ یک از طرفین به آن استناد نکرده‌اند».

در بررسی مواد ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴۳، و ۱۴۴ قانون جدید آیین دادرسی مدنی فرانسه نیز استنباط می‌شود که اجازه تحصیل دلیل با قیود و شرایطی به دادگاه داده شده است.

به طور کلی نظام‌های حقوقی متأثر از مکتب لیبرالیزم که خطوط اصلی دادرسی اتهامی را پذیرفته‌اند، برای دادرس نقشی منفعلانه قائل شده‌اند که وی را از تحصیل هر دلیلی منع می‌کند و در مقابل نظام‌های حقوقی متأثر از مکتب

سوسیالیسم که خطوط اصلی دادرسی تفتیشی را پذیرفته‌اند دادن نقش فعال در جمع‌آوری ادله به دادرس را لازم می‌دانند.

البته دو نظام تفتیشی و اتهامی، از این حیث با حفظ خطوط اصلی خود برای نزدیک شدن گام‌هایی را به سوی هم برداشته‌اند تا آنجا که امروزه به سختی می‌توان نظامی را معرفی نمود که به گونه‌ای مطلق قاعده منع تحصیل دلیل و یا عکس آن را اجرا کند.

از این تحول باید به تغییر اصل بی‌اثری و انفعال دادرس به اصل تعاون و همکاری متقابل دادرس با اصحاب دعوا تعبیر نمود. بر این مبنا باید گفت که اصل تعاون به خصوص در نظام حقوقی ایران، جانشین قاعده منع تحصیل دلیل از سوی دادگاه شده است (پوراستاد، ۱۳۸۷، ۱۱۳).

۵-۳-۱-۲. قاعده اختصاص جهات حکمی به

دادگاه

به طور کلی برای حل دعوا در دادرسی سه مرحله طی می‌شود؛ احراز امور موضوعی یا همان واقع، تعیین جهات حکمی دعوا و در نهایت صدور رأی که همان نتیجه این فرآیند است.

گفته شد که گام اول این مسیر قاعداً توسط اصحاب دعوا بر داشته می‌شود و استثنائات و قیود این قاعده نیز تا حدودی مطرح گشت. آنچه در این قسمت محل بحث است، مربوط به اختصاص مرجع خاص، جهت تعیین جهات حکمی است و البته فرآیند انطباق جهات حکمی بر عناصر موضوعی و

بررسی نحوه همکاری متقابل اصحاب دعوا و دادرس در این موارد.

در ابتدا اگر بخواهیم تعریفی از جهات حکمی ارائه دهیم، باید گفت: «مسائل حکمی آن دسته از مسائلی است که در موضوع قضا از اراده و تصمیم قاضی در مقام اجراء یا تفسیر قانونی ناشی می‌شود؛ به گونه‌ای که قاضی در مقام بررسی آن مسأله، ملزم به رعایت یک استاندارد، مقررات قانونی، اصل یا قاعده باشد» (غمامی و اشراقی آرانی، ۱۳۸۹، ۲۸۰).

حال انطباق جهات موضوعی با جهات حکمی، امری است که به «توصیف» مشهور است. توصیف، فرآیندی است که ماهیت حقوقی موضوعات مطرح‌شده را معین و آن موضوعات را مشمول احکامی خاص می‌کند.

در واقع قاعده بر اینست که دادرس با احراز واقع، توصیف حقوقی را انجام داده و رأی صادر می‌کند. مسأله‌ای که در این قسمت قابل بحث است، اختیار یا تکلیف اصحاب دعوا در دخالت در امر توصیف و تعیین جهات حکمی دعواست. اگر این اختیار را برای اصحاب دعوا قائل باشیم، ارزش و آثار این اختیار از سوی دادگاه مورد توجه قرار می‌گیرد و اگر قائل به تکلیف برای اصحاب دعوا باشیم، از قلمرو این قاعده کاسته‌ایم.

آنچه مسلم است در حقوق ایران صرفاً بیان جهات موضوعی دعوا و اثبات آن از سوی اصحاب دعوا، محمل قانونی دارد و اصحاب دعوا تکلیفی بر توصیف جهات موضوعی و تعیین جهات حکمی

ندارند. هر چند از منع توصیف و تعیین جهات حکمی نیز سخن به میان نیامده است.

در نتیجه باید قائل به اختیار دخالت اصحاب دعوا در توصیف جهات موضوعی و تعیین جهات حکمی بود. لذا آنچه محل بحث قرار می‌گیرد، ارزش و تأثیری است که این اقدام بر عملکرد دادگاه به عنوان مرجع توصیف‌کننده جهات موضوعی و تعیین جهات حکمی دارد.

سوالی که در این قسمت مشخصاً باید به آن پاسخ داده شود این است که اگر اصحاب دعوا توصیف خاصی از واقع نمایند، چنانچه دادرس توصیف مزبور را صحیح نداند و قائل به توصیف دیگری باشد، چه اقدامی باید صورت گیرد؟

برای پاسخ به این سوال به قاعده اختصاص جهات حکمی به دادگاه باز می‌گردیم و قلمرو آن را بررسی می‌کنیم. آنچه مسلم است تعیین واقع یا همان جهات موضوعی توسط اصحاب دعوا صورت می‌گیرد و طبق قاعده اخیر نیز جهات حکمی توسط دادرس انجام می‌پذیرد.

حال سوال دیگری که باید به آن پاسخ داد، ماهیت توصیف است. آیا عمل توصیف یک امر موضوعی است و یا یک امر حکمی؟

اگر توصیف را امری موضوعی بدانیم، به قاعده اختصاص جهات موضوعی به اصحاب دعوا باز می‌گردیم که طبق آن، توصیف، تعیین‌کننده محدوده موضوع دعوا قلمداد می‌شود و در نتیجه دادگاه موظف است صرفاً در قالب توصیف بیان شده از جانب اصحاب دعوا عمل نماید و حق ارائه توصیف دیگری را نخواهد داشت. در مقابل اگر

توصیف را امری حکمی فرض نماییم، طبق قاعده اختصاص جهات حکمی به دادگاه، این عمل جزء شئون خاص دادرس تلقی می‌شود لذا وی در توصیف واقع مختار است و الزامی بر پایبند بودن به توصیف ارائه شده اصحاب دعوا ندارد.

همانطور که در ابتدای این گفتار بیان گشت مقدمه تعیین جهات حکمی، توصیف است. اگر اختیار دادگاه در توصیف واقع سلب گردد، تعیین جهات حکمی میسر نخواهد شد. توصیف، واقع نیست که جزء امور موضوعی تلقی گردد، بلکه تنها ماهیت واقع را در جهت بار کردن عناصر حکمی احراز می‌کند؛ لیکن توصیف را می‌بایست لازمه تعیین جهات حکمی و در نتیجه در قلمرو امور حکمی و قاعده اختصاص جهات حکمی به دادگاه دانست. لذا می‌توان این اختیار را برای دادگاه قائل شد که در صورت عدم احراز توصیف ارائه شده از واقع توسط اصحاب دعوا، آن را تغییر داده و متناسب با توصیف مناسب، جهات حکمی را مشخص کرده و رأی صادر نماید. تنها استثنائی که در امر مزبور می‌توان قائل شد، منع دادگاه از احراز توصیفی غیر از توصیف مطرح‌شده توسط اصحاب دعوا می‌باشد و این استثناء نیز مبتنی بر اعمال اراده اصحاب دعوا و آزادی تعیین قلمرو رسیدگی از سوی اصحاب دعوا است (پورطهماسبی فرد؛ محسنی، ۱۳۸۴، ۶۹).

در حقوق فرانسه به موجب بند سوم ماده ۱۲ قانون جدید آیین دادرسی مدنی: «قاضی باید ماهیت و اعمال مورد اختلاف را دقیقاً توصیف نموده و یا

توصیف دقیق را، بی‌آنکه به نام‌گذاری اصحاب دعوا مأخوذ باشد، به ماهیت و اعمال باز گرداند».

بنابراین قاعده غالب در فرانسه این است که، توصیف از وظایف دادرسی است و طرفین نیز حق توصیف وقایع را دارند. لیکن این حق، دادرسی را از تغییر توصیفی که طرفین به عمل آورده‌اند منع نمی‌کند مگر آن که به توصیفی خاص توافق کنند. در همین زمینه، بند ۲ از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی بیان داشته است: «دادگاه می‌تواند ضمن فراهم کردن فرصت پاسخ‌گویی اصحاب دعوا، اقدامات زیر را نیز انجام دهد... ۳-۲-۲۲: به نظریه حقوقی یا تفسیری از امور موضوعی یا دلایلی استناد کند که قبلاً هیچ یک از طرفین آن را مطرح نکرده است». آنچه از این بند قابل استنباط است، مقید نبودن دادگاه به توصیف خاص ارائه‌شده از سوی اصحاب دعواست و اختیار کامل وی در تفسیر امور موضوعی.

تمامی مطالب ارائه‌شده در مورد اختیار و یا تکلیف اصحاب دعوا در توصیف امور موضوعی و تعیین اختیار و آثار آن از سوی دادگاه، در مورد تعیین عناصر حکمی توسط اصحاب دعوا نیز قابل‌بحث است.

در حقوق ایران همانطور که بیان گشت هیچ نصی بر لزوم ارائه جهات حکمی توسط اصحاب دعوا و لزوم استناد به قانون وجود ندارد. در نتیجه می‌توان از اختیار اصحاب دعوا در تعیین عناصر حکمی دعوی مطروحه سخن گفت.

لیکن از آنجا که تعیین جهات حکمی از شئون خاص دادگاه محسوب می‌شود، طبق قاعده

مطرح‌شده «چنانچه مدعی، به نصی استناد نماید که به موجب آن مستحق مطالبه می‌باشد و دادگاه مدعی را بر اساس نص دیگری ذی حق بداند، مکلف است نسبت به صدور حکم به نفع او اقدام نماید، مگر اینکه استناد به نص گویای توصیف امور موضوعی باشد» (مانند استناد به قانون موجر و مستاجر در دعوی تخلیه).

در حقوق فرانسه نیز هرچند خواهان در دادخواست باید علاوه بر جهات موضوعی، جهات حکمی را نیز تصریح نماید، لیکن دادگاه قطعاً ملزم به تبعیت از آن نیست و با توصیف خود عناصر حکمی موضوع دعوا را مشخص می‌کند (اسمیت، ۲۰۱۲، ۱۴۱-۱۴۲). اصل ۷۲ از اصول آیین دادرسی مدنی فراملی نیز به قاعده اختصاص جهات حکمی به دادگاه اشاره داشته و وی را مکلف کرده است ضمن بررسی جهات موضوعی، عناصر حکمی و مبانی حقوقی دعوی مطرح‌شده را تعیین نماید و بدیهی است این اقدام با شناخت کامل و فارغ از تعیین جهات حکمی از سوی اصحاب دعوا صورت می‌گیرد (چیلدرس و همکاران، ۲۰۲۲، ۱۷۱-۱۷۳).

۵-۳-۲. همکاری طرفین و دادرسی در حصول

سازش

در خصوص سازش باید گفت که سریع‌ترین و کارآمدترین روش برای حل و فصل اختلاف است و از کینه‌جویی و تراکم کار دادگاه‌ها می‌کاهد و از لحاظ تحلیل اقتصادی نیز، دادخواهی برای دستیابی به احکام بسیار پرهزینه است. به همین دلیل، دولت‌ها برای حل و فصل اختلاف از طریق

صلح و سازش تلاش زیادی دارند؛ به ویژه اگر سازش خارج از دادگاه و بدون مداخله دادرس باشد به طرفین اجازه می‌دهد در هر مرحله از دادرسی، دعوا را به سازش محول نمایند (ذیل ماده ۱۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی).

در این زمینه، ماده ۱ قانون شوراهای حل اختلاف مقرر می‌دارد: «برای حل اختلاف و صلح و سازش بین اشخاص حقیقی و حقوقی غیر دولتی، شورای حل اختلاف زیر نظر قوه قضائیه تشکیل می‌شود». مواد ۱۷۸ تا ۱۹۳ آ.د.م ایران نیز به این امر اختصاص یافته است. اصول آیین دادرسی مدنی فراملی به این امر خطیر و فواید آن نظر داشته و در اصل ۲۴ به این امر پرداخته و یکی از وظایف دادگاه را تشویق طرفین به صلح و سازش دانسته است. برخلاف سایر موارد، در اینجا دادگاه باید با طرفین همکاری نماید؛ به طوری که در بند ۲ همان اصل پیش‌بینی شده است: «دادگاه باید در هر مرحله‌ای از رسیدگی مشارکت طرفین در شیوه‌های جایگزین حل و فصل اختلافات را تسهیل نماید»؛ یعنی دادگاه مجبور است که در صلح و سازش با طرفین همکاری کند. البته این امر بدون گرایش به یکی از طرفین دعواست (پوراستاد، ۱۳۸۷، ۶۲).

در حقوق فرانسه نیز مواد ۸۳۰ تا ۸۳۵ قانون آیین دادرسی فرانسه به قاضی مأموریت می‌دهند که در جهت سازش بین طرفین اقدامات لازم را معمول دارد. طبق این مقررات، طرفین می‌توانند خود رأساً اقدام به سازش نمایند یا بنا به ابتکار و پیشنهاد قاضی در جهت سازش اقدام نمایند. طرفین در طول

مدت دادرسی می‌توانند از قاضی تقاضا نمایند که سازش میان آن‌ها را گواهی نماید. علی‌رغم شکست سازش در مرحله بدوی، سازش ممکن است در مرحله پڑوهش انجام شود. قاضی در این مرحله نیز می‌تواند برای ایجاد سازش میان طرفین، تلاش‌های خود را از سر گیرد (استینر، ۲۰۱۸، ۲۰۲-۱۹۸).

در حقوق انگلستان با بررسی رویه قضایی موجود و آرای حقوقدانان مصادیق بسیار زیادی از همکاری طرفین و دادرس در زمینه‌های مختلف دادرسی مدنی دیده می‌شود و از برخی جهات شباهت‌هایی با حقوق فرانسه پیرامون اعمال نظریه مذکور دیده می‌شود. به عنوان مثال در حقوق این کشور و بسیاری از کشورهای نظام کامن لا، نقطه آغازین همکاری دادرس و طرفین در حل و فصل اختلاف و سازش را باید به مانند حقوق فرانسه در همان لحظات ابتدایی فرآیند دادرسی، یعنی زمانی که یک دعوا در سیستم قضایی مطرح می‌گردد دانست. زیرا در این کشور نیز چیزی مشابه آماده نمودن پرونده توسط قاضی آماده‌ساز، که در حقوق فرانسه نیز وجود دارد، هست. امروزه اصل همکاری و مشارکت طرفین و دادرس در دادرسی در جریان سازش به عنوان یک راهکار متری امکان‌دستیابی به کشف حقیقت و حل و فصل اختلاف را در انگلستان تسهیل می‌نماید. طرفین دعوا با تکیه به این الزامات، همه اموری که برای رفتار مناسب و پیشبرد فرایند سازش و میانجی‌گری با حسن نیت و سریع لازم است، پیش‌بینی می‌نمایند (دییر، ۲۰۰۹، ۴۰-۳۹).

برخی از حقوق‌دانان میزان کارآمدی همکاری دادرس و طرفین در مسیر سازش را منوط به میزان همکاری سه طرف نموده‌اند و معتقدند: «پتانسیل حل اختلافات از طریق سازش و یا ارجاع به میانجی‌گری توسط دادرس، به عنوان یکی از مهمترین وسایل و راهکارهای دارای قدرت زیاد، در حفظ اعتماد متقابل و جذب همکاری انعطاف‌گونه هر دو طرف دعوا و مسیری که می‌تواند سرعت حل و فصل اختلافات را افزایش بخشد، قابل دقت نظر است. با این حال، این مسئله که استفاده دادرس از سازش و میانجی‌گری تا چه حد می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد، به همکاری طرفین و وکلای آنان از یک سو و دادرس از سوی دیگر بستگی دارد» (جیمز، ۲۰۰۶، ۳۴۲).

باید به خاطر داشته باشید که اغلب اشخاص با میل و رغبت به دعوای حقوقی نمی‌روند. آن‌ها درگیر دادگاه می‌شوند زیرا هیچ جایگزینی را نمی‌بینند و این که میانجی‌گری زمانی رخ خواهد داد که اطمینان حاصل می‌کنند که پتانسیل یک جایگزین سریع‌تر و ارزان‌تر برای اینکه اختلاف آن‌ها مورد بررسی قرار گیرد وجود دارد.

میانجی‌گری بخشی از زنجیره فرآیندها و روندهای حل اختلاف است و هر فرآیندی باید بتواند هر خدمتی که مربوط به اختلاف و طرفین است ارائه کند یا به آن دسترسی داشته باشد... میانجی‌گری باید به‌عنوان تقویت فرآیندهای موجود در سیستم قضایی تلقی شود و نه جایگزین کردن آنچه در حال حاضر در دسترس است. بنابراین هر قاضی و دادرسی در سیستم قضایی و حقوقی وظیفه و

تکلیف دارد، آن را در جهت حل منازعات به کار ببندد و طرفین را تا حد امکان بدان توصیه نماید. این موضوع با تلقی نمودن نوعی تعامل و همکاری بین اصحاب دعوا و دادرس می‌تواند به ثمر بنشیند و جایگزینی مناسب برای فرآیند نسبتاً طولانی دادرسی گردد تا از طریق آن هیچ فرد و نهادی در مسیر عدالت حقوقی دچار زیان نگردد و آسیبی به اعتماد عمومی پیرامون عدالت وارد نگردد. (دبسون، ۲۰۰۹، ۱۳۷).

۵-۳-۲-۱. همکاری طرفین و دادرس در حل

و فصل اختلاف

هدف نهایی از همکاری طرفین، حل و فصل اختلاف است و به این دلیل است که با یکدیگر مشارکت می‌کنند. اصول آیین دادرسی مدنی فراملی در بند ۲ اصل ۱۱ پیش‌بینی کرده است: «طرفین با دادگاه در انجام وظیفه حل و فصل منصفانه، مؤثر و با سرعت معقول و متعارف مشارکت می‌کنند». سرعت در جریان دادرسی نیز به دلیل حل و فصل سریع‌تر اختلاف است. به طور کلی هدف از نظریه همکاری، حل اختلاف است. حل و فصل سریع، مؤثر و منصفانه، نه تنها تکلیف دادرس است، بلکه طرفین نیز به آن ملزم‌اند و نمی‌توانند با تمسک به شیوه‌های غافلگیرانه، از مقررات آیین دادرسی مدنی سوءاستفاده کنند.

ضرورت همکاری طرفین و دادرس در حل اختلافات در قوانین انگلستان تصریح شده و مبانی قواعد دادرسی مدنی ۱۹۹۸ انگلستان، علاوه بر سرعت و ارزانی، همکاری طرفین را به نحو

فزاینده‌ای گسترش داده است. ماده ۳، طرفین را ملزم به همکاری با دادگاه در پیشبرد اهداف غیرقابل اغماض می‌نماید.

در بند ۱ ماده ۵۷ آ.د.م فرانسه پیش‌بینی شده است که طرفین می‌توانند از دادرس بخواهند تا رای را به صورت کدخدامنشانه صادر کند یا او را به توصیفات و نکات حقوقی ملتزم کنند. در قانون آیین دادرسی ما نیز باید گفت که مواد مربوط به داور، سازش و صلح ناظر به حل و فصل اختلاف است. برای نمونه ماده ۱۷۸ آ.د.م مقرر می‌دارد: «در هر مرحله از دادرسی مدنی طرفین می‌توانند دعوای خود را به طریق سازش خاتمه دهند». حتی قانون گذار اجازه می‌دهد که طرفین حق تجدیدنظر خواهی و فرجام خواهی را ساقط کنند (هرزوغ و وسر، ۲۰۱۴، ۷-۹). به طور خلاصه هرآنچه که در قوانین پیش‌بینی می‌شود، برای حل و فصل اختلاف بوده و در پی رساندن حق به صاحب حق و تنبیه متجاوز است.

۵-۳-۳. همکاری طرفین و دادرس در تعیین

صلاحیت محلی دادگاه

اصل بر این است که دادگاه محل اقامت خوانده صالح به رسیدگی باشد و ماده ۱۱ قانون آ.د.م ایران مقرر می‌دارد: «دعوا باید در دادگاهی اقامه شود که خوانده در حوزه قضایی آن اقامتگاه دارد...». گفته‌اند که این قاعده ریشه در حقوق رم، حقوق کلیسا و دیگر کشورها دارد و حتی با نظریه برائت و اماره دلالت ظاهر بر واقع نیز هماهنگ است (شمس، ۱۳۹۸، ۳۷۹). با وجود این، بند ۱ اصل ۲

اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، معیار اصلی در صلاحیت دادگاه را تراضی طرفین قرار داده و قاعده محل اقامت خوانده را نپذیرفته است. به عبارت دیگر، قاعده اصلی در تعیین صلاحیت، تراضی طرفین است و طرفین می‌توانند به صلاحیت هر دادگاه توافق کنند. در آ.د.م فرانسه نیز این قاعده دیده می‌شود. ماده ۴۱ مقرر می‌دارد: «در یک اختلاف، طرفین همواره می‌توانند توافق کنند که تنازع آنان در یک مرجع قضایی خاص مورد رسیدگی قرار گیرد هرچند که این مرجع از جهات نصاب خواسته صلاحیت نداشته باشند...». در حقوق داخلی ایران نیز طرفین قرارداد یا هریک از آن‌ها می‌توانند برای اجرای تعهدات حاصله، محلی غیر از اقامتگاه را انتخاب کنند و در این صورت به موجب ماده ۱۰۱۰ قانون مدنی، دادگاه اقامتگاه انتخاب‌شده صالح به رسیدگی خواهد بود. البته تأثیر اقامتگاه انتخابی در صلاحیت دادگاه، در صورتی است که ملاک صلاحیت محلی دادگاه در رسیدگی، تنها اقامتگاه خوانده باشد. لازم به یادآوری است که همکاری و تراضی در تعیین صلاحیت، برخلاف اصول آیین دادرسی مدنی فراملی، تنها در صلاحیت محلی مؤثر خواهد بود و در صلاحیت ذاتی، به دلیل آمره بودن قواعد و صلاحیت عام مراجع دادگستری، امکان تراضی وجود نخواهد داشت.

۵-۳-۴. همکاری طرفین و دادرس در ابلاغ

همکاری در ابلاغ، یکی از انواع همکاری در دادرسی است که در آیین دادرسی فراملی پیش‌بینی شده

۶. نتیجه

دادرسی را اگر بتوان به معنای رساندن داد یا اعمال حکم بر موضوع تعریف کرد، نوعی حرکت و کنکاش فکری و عملی در آن دیده می‌شود. در مسیر این کنکاش، آن چه حائز اهمیت و مذاقه است، به کارگیری اصول و قواعد دادرسی برای نیل به هدف اصلی آن که برقراری عدالت و دستیابی به حل و فصل اختلاف است، می‌باشد. این اصول را اگر بتوان در چهارچوب نظریات نوین دادرسی از جمله توسعه همکاری طرفین و دادرسی پیاده و اجرایی نمود سرعت و کیفیت رسیدگی قضایی، بلاشک افزایش می‌یابد. این موضوع که هر کدام از طرفین و دادرسی باید ایفاگر نقش‌های جداگانه و منفصلی باشند، دیگر نمی‌تواند جوابگوی نیازهای امروز دادرسی مدنی باشد؛ زیرا در چهارچوب قواعد نوین آیین دادرسی مدنی و منطبق با اصول پیشرفته و نوینی همچون آیین دادرسی مدنی فراملی، به تدریج دچار تحولی عظیم در راستای تبدیل نقش‌های مجزای دادرسی و اصحاب دعوا به نقش‌هایی پیوسته و کاملاً مرتبط با هم، که هدفشان ایجاد همکاری میان اصحاب دعوا و دادرسی است، گشته است. در این پژوهش آن چه حاصل گردید این بود که همکاری اصحاب دعوا و دادرسی در نظام دادرسی مدنی ایران به نسبت فرانسه و انگلستان بسیار ضعیف‌تر است و شایسته است تا قانون‌گذاران در بخش‌هایی از قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ اصلاحاتی منطبق با کشورهای پیشرفته و اصول آیین دادرسی مدنی فراملی اعمال نمایند. نکته‌ای که در این جا باید به آن دقت داشت این

است. همکاری طرفین می‌تواند در سرعت بخشیدن یا انتخاب انواع وسایل ابلاغ باشد. بند ۷ اصل ۵ مقرر می‌دارد:

«طرفین می‌توانند به موجب قرارداد مشترک یا با اجازه دادگاه، از شیوه‌های ارتباطی سریع، نظیر وسایل ارتباط از راه دور استفاده نمایند». استفاده از وسایل ارتباطی سریع، نظیر پیامک، فکس، تلکس و ایمیل می‌تواند به جریان دادرسی سرعت بخشد. استفاده از وسایل جدید به دلیل سرعت و راحتی و استفاده عام، مورد توجه نظام‌های حقوقی قرار گرفته و در قوانین جدید گنجانده شده است. قانون آ.د.م فرانسه به طرفین اجازه داده است که از وسایل ارتباطی جدید استفاده کنند (غمامی؛ محسنی، ۱۳۹۶، ۷۷).

در خصوص نظام حقوقی ایران نیز باید گفت، به تازگی در این زمینه، قانون آیین دادرسی جرائم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی تصویب شده است و مواد ۶۴۹ تا ۶۹۹ آن قانون به این امر اختصاص یافته است. قانون‌گذار در ماده ۶۵۵ قانون آیین دادرسی جرائم نیروهای مسلح و دادرسی الکترونیکی مصوب ۱۳۹۳ و تبصره آن، به صورت الکترونیکی یا محتوای الکترونیکی اعتبار بخشیده و برای آن آثار قانونی قائل شده است. همچنین می‌توان به آیین‌نامه ارائه خدمات قضایی مصوب ۱۳۹۱ اشاره کرد که در ماده ۷ چنین مقرر می‌دارد: «ابلاغ دادخواست و ضامیم آن به خوانده و احضار مشتکی عنه و ابلاغ هرگونه قرار و دستور قضایی به مخاطبان ذی‌ربط، به صورت الکترونیکی انجام می‌پذیرد».

است که، سند اصول آیین دادرسی مدنی فراملی یک سند تنظیم شده توسط مؤسسات و بازیگران غیردولتی می باشد. در طراحی و تصویب این سند، تمرکز اصلی بر موضوعات حقوقی-فنی بوده است. این سند نه به دنبال ارائه احکام موردی و خاص، بلکه به دنبال ارائه اصول کلی و قابل اعمال در همه نظام های حقوقی می باشد؛ به تعبیری، مواضع این سند به نحوی نیست که در تعارض با اصول و قواعد مبنایی نظام های حقوقی مختلف باشد. تصویب و یا استفاده از این سند، در قامت یک قانون نمونه، یا الگو برای تصویب مجموعه مقررات داخلی، هیچ گونه تعارض آشکاری با اصول و قواعد نظام حقوق داخلی ایران ندارد؛ به همین دلیل است که در اغلب نظام های حقوقی داخلی (چه وابسته به نظام کامن-لا و چه وابسته به نظام رومی-ژرمنی) اصول آیین دادرسی مدنی فراملی قابل اعمال می باشد و در قامت حقوق نرم (یعنی حقوق غیرالزام آور اما دارای «پایبندی») مورد پذیرش قرار گرفته است.

۷. سهم نویسندگان

کلیه نویسندگان به صورت برابر در تهیه و تدوین پژوهش حاضر مشارکت داشته اند.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

منابع

- دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، فرهنگ متوسط
دهخدا، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده و
همکاران، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران،
۱۳۸۵.
- رضائزاد، محمد، دادرسی منصفانه و آثار آن در
حقوق ایران و کامن لا، پایان‌نامه کارشناسی ارشد
حقوق گرایش خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی،
واحد دامغان، ۱۳۹۰.
- سنگلجی، محمد، قضا در اسلام، چاپ سوم،
انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
- شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی پیشرفته،
جلد دوم، انتشارات دراک، ۱۳۹۸.
- صدرزاده افشار، سیدمحسن، آیین دادرسی مدنی
و بازرگانی، چاپ نهم، انتشارات جهاد دانشگاهی
علامه طباطبایی، ۱۳۸۵.
- صدرزاده افشار، سیدمحسن، «قاضی تحقیق و
نقش او در دادرسی مدنی در حقوق فرانسه»، مجله
دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران،
شماره بیست و یکم، ۱۳۵۹.
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات
امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- غمامی، مجید، محسنی، حسن، آیین دادرسی
مدنی فراملی، چاپ چهارم، انتشارات شرکت
سهامی انتشار، ۱۳۹۶.
- غمامی، مجید، محسنی، حسن، «پیرامون برخی
نوآوری‌ها و نقاط ضعف اصول آیین دادرسی مدنی
- ابهری، حمید، طالقان غفاری، مهدی، موسوی
خطیر، سیده طاهره، «بررسی تطبیقی سازش در
مقررات آیین دادرسی مدنی فراملی و حقوق
ایران»، نشریه حقوق تطبیقی، دوره شش، شماره
یکم، ۱۴۰۱.
- انوری، حسن، فرهنگ روز سخن، چاپ اول،
انتشارات سخن، ۱۳۸۳.
- بهشتی، محمد جواد، مردانی، نادر، آیین دادرسی
مدنی، چاپ سوم، جلد اول، نشر میزان، ۱۳۸۶.
- پوراستاد، مجید، ترجمه اصول و قواعد آیین
دادرسی مدنی فراملی، چاپ اول، انتشارات شهر
دانش، ۱۳۸۷.
- پوراستاد، مجید، «اصل حاکمیت اصحاب دعوای
مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران، ۱۳۸۷.
- پورداوود، ابراهیم، گات‌ها، کهن‌ترین بخش اوستا،
چاپ اول، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.
- پورطهماسبی‌فرد، مجید، محسنی، حسن، «اصل
تسلط طرفین بر جهات و موضوعات دعوا»، نشریه
کانون وکلا، ۱۳۸۴.
- حبیبی، حسن، «زبان حقوقی»، فصلنامه
فرهنگستان، دوره یک، شماره اول، ۱۳۷۴.
- داوید، رنه، نظام‌های بزرگ حقوقی معاصر،
ترجمه دکتر سید حسین صفایی و دکتر محمد
آشوری و دکتر عزت‌الله عراقی، چاپ چهارم، مرکز
نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹.

- هرمزی، خیرالله، فرجام خواهی از آرای مدنی و نقش نظارتی دیوان عالی کشور در اجرای صحیح قانون، رساله دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

منابع لاتین

- Childress, Donald Earl III, Michael D. Ramsey, Christopher A. Whytock. Transnational Law and Practice. London: Aspen Publishing, 2022.
- Coleman, Brooke, Suzette Malveaux, Portia Pedro, Elizabeth Porter. A Guide to Civil Procedure: Integrating Critical Legal Perspectives. New York: New York University Press, 2022.
- Dobson P. Business law, London, sweet & max well, chapter2, 2009.
- Dwyer, Déirdre, The Civil Procedure Rules Ten Years On. Oxford: Oxford University Press, 2009.
- Gidi, A. Notes on Criticizing the Proposed ALI/Unidroit Principles and Rules of Transnational Civil Procedure, University of Houston Law Center, 2007.
- Herzog, Peter E., Weser, Martha, Civil Procedure in France. London: Springer, 2014.
- Inchausti, Fernando Gascón, Hess, Burkhard, The Future of the European Law of Civil Procedure: Coordination or Harmonisation? London: Intersentia, 2021.
- Pinsler, Jeffrey, Principles of Civil Procedure: Law practice series. London: Academy Publishing, 2013.
- Rijavec, Vesna, Tomaž Keresteš, Tjaša Ivanc. Dimensions of Evidence in European Civil Procedure. Hague: Wolters Kluwer, 2016.
- Smit, Hans, International Co-Operation in Litigation: Europe. London: Springer, 2012.

فراملی، مطالعات حقوق خصوصی (حقوق)، دوره چهل و سه، شماره دوم، ۱۳۹۲.

- غمامی، مجید و اشراقی آرانی، مجتبی، «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی تبیین نظریه عمومی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.

- غمامی، مجید، اشراقی آرانی، مجتبی، «فوائد عملی و نظری تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.

- غمامی، مجید، آذین، سیدمحمد، «نقش متقابل دادرس و اصحاب دعوا در اثبات و ارزیابی امور موضوعی در دادرسی مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره سی و نه، شماره دوم، ۱۳۸۸.

- کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، چاپ شوم، نشر مجد، ۱۳۸۶.

- کیانوش، حسن، واژه‌های برابر فرهنگستان ایران، چاپ اول، انتشارات سروش، ۱۳۸۱.

لطفی، اسدالله، مباحث حقوقی شرح لمعه، چاپ هفتم، انتشارات مجد، ۱۳۸۹.

- محسنی، حسن، «نظام‌های دادرسی مدنی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره سی و هفت، ۱۳۸۶.

- معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵.

- Uzelac, Alan, Cornelis Hendrik (Remco) van Rhee. Transformation of Civil Justice: Unity and Diversity. London: Springer, 2018.
- Willis, Sonya, Don K. Philpot, Civil Procedure. London: Macmillan Education UK, 2013.
- Steiner, Eva, French Law: A Comparative Approach. Oxford: Oxford University Press, 2018.
- Trunk, Alexander, Hatzimihail, Nikitas E. EU Civil Procedure Law and Third Countries: Which Way Forward? Hague: Nomos Verlagsgesellschaft, 2021.